

سازوکار محرک تاریخ چیست؟

اشاره

برای اطلاع از پیوند حوادث گذشته، حال و آینده با رویکرد فلسفی، بی‌تردید آرای هگل اهمیت زیادی دارد. چرا که در نوشته‌های بیشتر فلاسفه قرن هجدهم این رویکرد وجود ندارد یا اینکه بسیار کم‌رنگ است. در این مقاله، به موضوع تاریخ فلسفی وی، هدف و غایت تاریخ، عوامل معنادار تاریخ و محرک آن (روح مطلق که در کل جهان وجود دارد)، منازل مهم مسیر و تأثیر هگل بر متفکران بعدی پرداخته می‌شود. سؤالات بدین قرار است: از نظر هگل تاریخ به کجا و چگونه می‌رود؟ سازوکار محرک تاریخ چیست؟

کلیدواژه‌ها: هگل، فلسفه نظری تاریخ، روح، آزادی

زمانه و زندگی هگل

انقلاب فرانسه در آلمان تأثیرات بسزایی گذاشت؛ مثل بیداری روح آزادی خواهی، لغو بردگی و جنگ‌های خانمان‌سوز. البته غلبه ناپلئون اول موجب از بین رفتن امپراتوری رم و ژرمن، تجزیه آلمان به سه قسمت یعنی اتریش، پروس و ایالات راین شد. در پروس سال ۱۷۹۷ فردریک سوم بر تخت سلطنت نشست. وی مردی دین‌دار بود. پس از صدماتی که در سال ۱۸۰۶ در نتیجه شکست از فرانسه بر پروس وارد آمد، روح ملی و میهن‌پرستی مردم این سرزمین بیدار شد. در واقع، می‌توان گفت که این عصر، دوران احیای نظام سلطنتی در اروپا بوده است (دولاندلن، ۱۳۷۰: ۲۶۳ و ۲۴۹-۲۴۸/۲).

در این زمان حکومت پادشاهی در آلمان نیرومند شد.

بر جسته‌ترین فیلسوف آلمان

در این روزگار گئورگ ویلهلم فریدریش هگل^۱ است.

هگل در ۲۷ اوت ۱۷۷۰ در شهر اشتوتگارت متولد شد. او در مدرسه اشتوتگارت و از سال ۱۷۸۸ در مدرسه توینگتن تحصیل کرد. هگل می‌خواست به تحصیل علوم دینی بپردازد اما بیشتر وقت او صرف یادگیری فلسفه و زبان‌های یونانی و لاتینی شد. در همان‌جا با فریدریش هولدرلین، که بعداً از بزرگ‌ترین شاعران آلمانی شد، دوست شد. همین‌طور فریدریش شلینگ که فیلسوف مشهور سالیان بعد بود. پس از خاتمه تحصیلاتش، به کشیش شدن رغبتی نشان نداد. هشت سال به صورت معلم سرخانه در برن و فرانکفورت، به‌سر می‌برد. در سال ۱۸۰۱ به شهر ینا رفت و در دانشگاه آنجا به تدریس پرداخت. با بسته شدن دانشگاه در پی اشغال ینا به دست ارتش فرانسه، هگل به مدت یک سال سردبیر روزنامه شد و از سال ۱۸۰۸ در مقام رئیس دبیرستان پسرانه در نورنبرگ کار کرد. در سال ۱۸۱۶ استاد فلسفه دانشگاه هایدلبرگ شد و دو سال بعد، از او خواستند که استادی دانشگاه برلین را بپذیرد. هگل تا دم مرگ در سال ۱۸۳۱ در این دانشگاه بود و بزرگ‌ترین فیلسوف عصر خود به‌شمار می‌رفت (مک‌کارنی، ۱۳۸۴: ۲۰-۱۷).

آثار وی عبارت‌اند از پدیدارشناسی روح (۱۸۰۷) و علم منطق که به صورت پیاپی در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ و ۱۸۱۶ چاپ و منتشر شدند. دایره‌المعارف علوم فلسفی (۱۸۱۷) و فلسفه حقوق (۱۸۳۰) و همین‌طور مطالبی در مورد زیبایی‌شناسی، تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ که به صورت درس گفتارها آمده است.

فلسفه تاریخ هگل از کار پیشینیان خود تأثیر پذیرفته است. بزرگ‌ترین مقام را در

شهناسی

دبیر تاریخ شهرستان‌های استان تهران

این زمینه کانت دارد. منتها این دو در زمینه معرفت‌شناسی با یکدیگر تفاوت دارند (همان: ۲۳ و ۴۰).

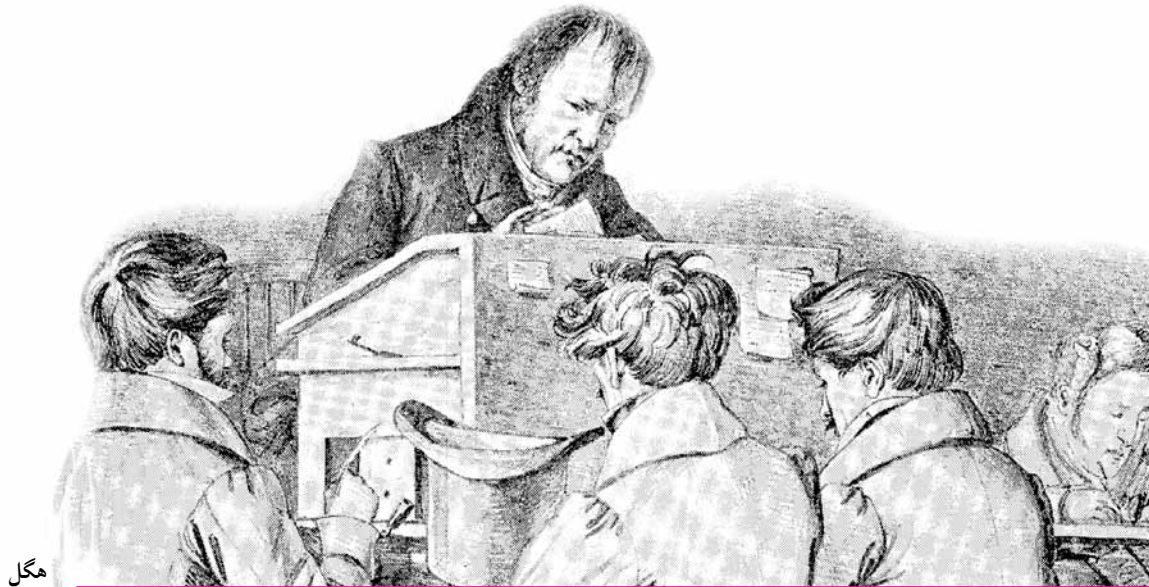
دیدگاه‌های هگل در مورد تاریخ‌نگاری

هگل در ابتدای بحث خود سه نوع تاریخ یا تاریخ‌نگاری را می‌شناسد:

الف) تاریخ اصلی، گزارش توصیفی رویدادها در اوضاعی اجتماعی است که تاریخ‌نگار آن را به چشم خود دیده است. در واقع تاریخ‌نگار به عصر و قوم مورد وصف خود تعلق دارد. نمونه‌های کلاسیک این نوع تاریخ‌نگاری آثار توسیدید و هرودوت است، اما هگل می‌گوید که نویسنده فقط به شرح حوادثی می‌پردازد که آن‌ها را مشاهده کرده است.

ب) تاریخ اندیشیده، تاریخی است که از مرزهای تجربه تاریخ‌نگار فراتر می‌رود؛ زیرا او می‌کوشد علاوه بر نقل حوادث، معنای آن‌ها را نیز بفهمد. در این تاریخ‌نگاری، نویسنده دیدگاه خود را بر گذشته تحمیل و گذشته را بر حسب روح عصر حاضر تفسیر می‌کند.

ج) تاریخ فلسفی یا فلسفه تاریخ؛ به این معنا که تاریخ باید تأثیری ژرف در برداشت از رویدادها داشته باشد و برای کاربرد عقل در تاریخ بشر باید به مطالعه سیر رویدادها پرداخت (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۷: ۲۱۸). تاریخ‌نگار باید به حدس و گمان در مورد جریانات تاریخی بپردازد و نشان دهد که در عرصه تاریخ، تعقل عامل مهمی محسوب می‌شود. او برای انجام دادن این کار باید از نتایج تاریخ تجربی به صورت اطلاعات اولیه استفاده کند و با وارد کردن اندیشه یا تصور



هگل

کلی، یعنی بیان نقش تعقل و مربوط کردن این نقشه با اطلاعات اولیه‌ای که از تاریخ تجربی به دست آمده است، مسیر تاریخ را روشن کند (والش، ۱۳۶۳: ۱۵۴). در واقع، هگل در تاریخ فلسفی از ترکیب دو روش تاریخی و فلسفی استفاده می‌کند. موضوع تاریخ‌نگاری وی فقط حوادثی نیست که تاریخ‌نگار اندیشه‌گر یا مشاهده‌کننده توصیف می‌کند، بلکه آگاهی است. آنجا که می‌گوید: «موضوع تاریخ فلسفی عبارت از روح ملت‌هایی است که به اصول ذاتی خود آگاهی یافته و واقف گشته‌اند به اینکه چه هستند و اعمالشان دال بر چه چیزی است» (توران، آذر ۱۳۸۲: ۳۰-۲۹).

منطق دیالکتیکی هگل

یکی از ابزارهایی که هگل با استفاده از آن تکامل تاریخ را توجیه می‌کند، بینش دیالکتیکی تاریخ است. دیالکتیک از نظر لغوی به مفهوم استدلال، گفت‌وگو و منطق جدل است. (حق‌شناس، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۹۹) اما منظور هگل از این گونه تفکر، تغییرات تکاملی تاریخ از زاویه تضادهاست. مولوی، شاعر ایرانی، نیز به اصل تضاد معتقد است و اینکه انسان از دو نیروی والا و پست

(علوی و سفلی) تشکیل شده و این عالم، نبرد نیروهای متضاد است.

این جهان جنگ است چون کل بنگری ذره ذره همچو دین با کافری

جنگ فعلی، جنگ طبعی جنگ قول در میان جزها حربی است هول (مثنوی مولوی چاپ هرمس دفتر ششم ص ۹۱۶).

بر هر انسانی مسلم است که وجود هر چیزی مدیون ضدخودش است و میان گرایش‌های متعارض، ستیزی جاودانه وجود دارد. از دیدگاه قرآن نیز جهان عرصه حق‌گرایان و باطل‌گرایان است و بین این دو گروه همواره تضاد و کشمکش بوده است. آموزه مهدویت نیز که در اکثر ادیان الهی وجود دارد، نتیجه تضاد میان واقعیت و حقیقت است: واقعیت یعنی آنچه هست، ولی حقیقت یعنی آنچه نیست اما باید باشد. البته اصل تضاد تنها معیار تفکر

دیالکتیکی هگل نیست. به اعتقاد وی، در هر عصر نوعی وحدت مستقل وجود دارد. هر دوره اندیشه اصلی خود را تا آخرین حد ممکن رشد می‌دهد و سپس اضدادش به وجود می‌آیند. این مبارزه همچنان ادامه پیدا می‌کند تا اصول متضاد در وحدتی بالاتر به نام «سنتز» یا «هم‌نهاد» آشتی می‌پذیرند. بار

دیگر همین سنتز تا بالاترین نقطه پیش می‌رود و ستیزی تازه به وجود می‌آید که عناصر کارآمد «تز» یا «برنهاد» و «آنتی‌تز» یا «برابر‌نهاد» را دربردارد. با چنین شیوه سه پایه‌ای اندیشه پیش می‌رود و سرانجام به یک مطلق خواهیم رسید (صدیقی، ۱۳۶۶: ۷۰-۶۹).

حرکت دیالکتیکی منطق هگل را می‌توان این‌گونه نشان داد: آن مفهومی که از نظر منطق بر مفهوم‌های دیگر تقدم دارد، هستی است اما مفهوم هستی در کنار نیستی مطرح می‌شود. ذهن ما از هستی به نیستی و از نیستی به هستی می‌رود و بر هیچ‌یک نمی‌توان تکیه کرد و هر کدام درضد خود ناپدید می‌شود. این جنبش از هستی به نیستی و از نیستی به هستی نهایتاً به شؤند (صیورت، شدن) می‌رسد. شؤند در واقع، سنتز هستی و نیستی است و مجموع آن‌ها را شامل می‌شود (کاپلستون، ۱۳۷۵: ج ۷: ۱۹۳). اگر هستی را مطلق در نظر بگیریم، مساوی با نیستی و عین نیستی است (شیء تمایل به منفی خودش دارد). پس هستش نیستی است ولی بعد که هستی و نیستی با هم ترکیب می‌شوند، حرکت به وجود می‌آید (مطهری، ۱۳۷۶: ۷۸-۷۷).

منشأ اصلی دیالکتیک منطقی بود اما این مسئله فقط به منطقی محدود نمی‌شود، بلکه علاوه بر کلیه گروه‌های سه‌گانه درونی منطقی (نهاد، برابر نهاد و هم‌نهاد) خود منطقی یا اندیشه جزو یک گروه سه‌گانه بالاتر است که در آن طبیعت آنتی‌تز یا برابر نهاد است و روح (زندگی فکری یا عالم اندیشه) هم نهاد یا سنتز است و برای اینکه اندیشه در حد کمال باشد، باید به صورت ملموس تجسم شود و روح ملموس به خود بازگردد (والش، ۱۳۶۳: ۱۵۴). در واقع، هگل هدف این ستیز و سازش را تکامل بخشیدن به روح جهان می‌داند که همواره به سوی غایت خود می‌رود.

عقل حاکم بر تاریخ

هگل می‌کوشد از نو اعتماد به عقل را برگرداند؛ اعتمادی که کانت آن را متزلزل کرده بود. به همین دلیل است که ادعا می‌کند تنها عقل است که جهان را هدایت می‌کند. به اعتقاد او عقل اندیشه‌ای است که با آزادی ممکن می‌شود. هگل از هرچه با عقل و منطقی مخالف است بیزار است و می‌گوید کل جهان بر طبق اصول عقلی سیر می‌کند؛ چنان‌که می‌گوید آنچه معقول است حقیقی است و آنچه حقیقی است معقول است و باور دارد که نظام‌های اجتماعی موجود در جهت حرکت عقل هستند و براساس این تفکر است که اصول دیالکتیک خود را بنیان می‌نهد. پس تکامل عقل تکامل واقعیت است. مثلاً نظام پادشاهی در طول مدتی که معقول به‌شمار می‌رفت، وجود داشت اما زمانی که به صورت نامعقول درآمد، زوال یافت (صدیقی، ۱۳۶۶: ۸۹-۸۷).

در مورد جنگ می‌گوید که جنگ ضرورتی عقلانی دارد، از فروماندگی ملت‌ها پیشگیری می‌کند و نگهبان سلامت اخلاقی آن‌هاست (!) البته هگل تجربه‌ای از جنگ‌های فراگیر نداشت و آخرین خاطره او از جنگ،

جنگ‌های ناپلئونی و مبارزه پروس برای استقلال بود (کاپلستون، ۱۳۷۵: ج ۷: ۲۱۷). بنابراین، عقلانیت و ویژگی جهان است و هر حادثه‌ای که در جهان رخ می‌دهد، به دلیل همین ویژگی است. اصلاً شک در مورد حوادث تاریخی معنا ندارد و این عقل است که جهان را هدایت می‌کند. تصادف در جهان مفهومی ندارد؛ چرا که هر آنچه در جهان رخ می‌دهد، بر مبنای ماهیت عقلانی است. پس در پس هر رویدادی ضرورتی وجود دارد.

روح، آزادی

هگل برای بیان چگونگی حکومت عقل بر جهان، به مفهوم روح روی می‌آورد. او فلسفه تاریخ را بر مبنای روح و سیر تکامل آن می‌داند.

روح با عنوان‌های ذهنی، عینی و مطلق تقسیم می‌شود. روح ذهنی آگاهی فردی است که در انسان‌شناسی، پدیدارشناسی و روان‌شناسی مطرح است. روح عینی همان روح در جنبه اجتماعی است؛ آن‌گونه که در رسوم و نهادهای اجتماعی و بشری مجسم می‌شود. روح مطلق همان روح است که از رهگذر سه پایه هنر، دین و فلسفه وجود دارد. بحث درباره تاریخ جهان به قلمرو روح عینی مربوط می‌شود (مک‌کارنی، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

اصلی درونی در سیر تاریخ وجود دارد که دارای اهمیتی اساسی است. بستر و زمینه این امر درونی را تاریخ فراهم می‌کند و مسئله‌ای نیست که خود را با مسائل دیگر (امکان و تصادف) سرگردان کند، بلکه عامل تعیین‌کننده امور دیگر است. روح همانند چیزی است که خود را آفریده است. روح در درون خود با خویشستن جنگ می‌کند و برای آنکه به مقصودش برسد، باید بر خویش غلبه کند. روح تنها جنبه ظاهری و کلی تکامل را ندارد بلکه ملزوم تحقق غایتی با هدفی مشخص است. مفهوم روح به این صورت است که تکامل تاریخ در زمان

صورت بگیرد. تاریخ جهانی مظهر روح در زمان است (هگل، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۶۷).

هگل برای روح زمان، نوعی عصمت قائل است و می‌گوید که زمان اشتباه نمی‌کند و فقط فرد است که اشتباه می‌کند (مطهری، ۱۳۷۶: ۳۸). حادثه تاریخی معلول علل خارجی نیست بلکه حرکتی است که از درون روح را متحول می‌کند. تاریخ واقعی نتیجه تجلی روح است. بنابراین، حوادثی که رخ می‌دهند اگر تحت تأثیر روح جهان نباشند، در تاریخ واقعی جهان مؤثر نیستند. در واقع، جهت حرکت امور را فلسفه روح تعیین می‌کند. مردان مؤثر در تاریخ (مثل سزار و ناپلئون) اسیر جریاناتی خارج از هدف و اراده خود بوده‌اند. در فهم حوادث تاریخی باید به هدف و غایت آن‌ها توجه داشت (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۱۵۳-۱۵۲).

از نظر هگل، تاریخ جهان، نشان‌دهنده گسترش روح از آزادی و در نهایت، تحقق آزادی است. او پدیده‌های تاریخی را ناشی از تجلیات روح می‌داند. یکی از نتایج فلسفه‌اش را آزادی می‌داند و معتقد است که آزادی تنها واقعیت روح است. ماده به سوی مخالف خویش گرایش دارد. اگر توفیقی در این امر پیدا کند، دیگر ماده نیست و نابود می‌شود. ماده در تلاش برای تحقق یک فکر است، اصل و ریشه ماده در خارج از خودش است اما موجودیت روح قائم به ذات است و این آزادی به معنای واقعی است (والش، ۱۳۶۳: ۱۵۷-۱۵۶).

بنابراین، تاریخ جریانی است که از راه آن روح جهان به خود در مقام آزادی آگاهی می‌یابد اما این روح تنها در دولت و از طریق آن موجودیت دارد. دولت برترین نمود روح عینی است و هر جا میان خواست دولت و افراد درگیری به وجود بیاید، باید خواست دولت حاکم شود. هگل پایداری دولت را به این شرط می‌داند که افراد برحسب اوضاع و توانمندی‌های گوناگون اهداف کلی را اهداف خود بدانند. در هر دوره خاصی، ملتی نماینده پرورش روح جهانی است. این ملت

در این دوره از تاریخ جهان مقتدر است و تنها یک بار فرصت به دست می‌آورد، روح ملی او پرورش می‌یابد و اوج می‌گیرد، و سپس به پستی می‌گراید (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۷: ۲۱۳-۲۱۲ و ۲۲۰-۲۱۹).

می‌توان گفت تاریخ جهانی نمودار تکامل آگاهی روح از آزادی خود است و مرحله بعد تحقق آزادی است. آزادی کامل‌ترین مرحله تکامل اندیشه بشری است و در تاریخ هرچه جلوتر می‌رویم، به آزادی بیشتری دست می‌یابیم.

سیر تاریخ جهانی

هگل تاریخ جهان را براساس آزادی یک نفر و اسارت دیگران - آزادی عده‌ای و اسارت عده‌ای دیگر - و نهایتاً آزادی همگان می‌داند. تاریخ جهان را از شرق شروع می‌کند و با غرب به پایان می‌برد. او سیر تاریخ را به چهار قسمت (سه دوره) تقسیم می‌کند؛ بدین ترتیب:

۱. **جهان خاور زمین**؛ منظور وی از جهان خاورزمین چین، هند و ایران است. چین و هند را از تمدن‌های ساکن می‌داند و آن‌ها را بیرون از تاریخ جهان توصیف می‌کند. در جامعه خاورزمین تنها یک فرمانروا آزاد است. هگل می‌گوید اتباع یا رعایای شرقی اراده به معنای امروزی نداشت. در خاورزمین اخلاق و قانون وجود ندارد و نهادهای اساسی جامعه نظام کاست است. در **ایران باستان**، قانون فرمانروا و رعیت را تحت ضابطه درمی‌آورد. ایران سلطنت خداسالارانه داشت. استوار بر دین زرتشت و ملزم به پرستش نور بود. البته این به مفهوم آن نیست که در ایران برابری حکم فرما بود. شاهنشاه تنها شخص آزاد در قلمرو شاهنشاهی بود (سینگر، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۳).

جهان اسلامی هم که به روح مطلق و خدای یکتا باور دارد، در امپراتوری عثمانی با استبداد درآمیخته است. بنابراین، این عصر دوره کودکی روح است، یگانگی روح با

طبیعت مشاهده می‌شود و این روح هنوز آزاد نیست (هگل، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

۲. **تاریخ یونان**؛ هگل نیروی جان‌بخش جهان یونانی را اندیشه فردیت آزاد می‌خواند اما می‌گوید که آزادی فردی هنوز

زمان ناشی از آن بود که فرد از یکسو خود را آزاد می‌دید و از سوی دیگر باید در برابر قدرت سلطه‌گر احساس درماندگی می‌کرد. در

هگل تاریخ جهان را براساس آزادی يك نفر و اسارت دیگران - آزادی عده‌ای و اسارت عده‌ای دیگر - و نهایتاً آزادی همگان می‌داند

واقع، فرورفتن در فلسفه واکنشی منفی به این وضع بود که به چاره‌ای مثبت نیاز داشت که مسیحیت آن را فراهم می‌کرد.

مسیحیت دین ویژه‌ای است؛ چرا که عیسی هم (به زغم مسیحیان) پسر خدا و هم موجودی انسانی است. در واقع، بعضی انسان‌ها از بعضی جهات محدودند ولی در عین حال به صورت خداوند آفریده شده‌اند. در نتیجه انسان‌ها باید خود را از بند خواهش‌های طبیعی نجات بدهند. نقش دین مسیح این است. آنچه برای آدمیان اهمیت دارد، همین فطرت روحانی است و آنچه مورد نیاز است تقوا و پرهیزگاری است. به همین دلیل، مسیحیت به مخالفت با بره‌داری برمی‌خیزد؛ زیرا هر انسانی مطابق با انسان‌های دیگر ارزش ذاتی دارد. وابستگی به غیب‌گویان پایان می‌گیرد؛ زیرا موجود غیب‌گو نمودار چیرگی عالم طبیعت بر موجودات روحانی است. بنابراین، مسیحیت در امپراتوری روم مقام برجسته‌ای پیدا می‌کند و در عصر کنستانتین دین رسمی آن امپراتوری می‌شود. نیمه غربی امپراتوری در برابر هجوم اقوام بربر تسلیم می‌شود اما امپراتوری بیزانس بیش از هزار سال پایدار می‌ماند. اما به نظر هگل، این مسیحیت راکد و منحط بود و به مردمی نیاز داشت تا اصول مسیحی را به سرمنزل نهایی برسانند (سینگر، ۱۳۷۹: ۵۳-۴۹). این مرحله زمان مردانگی روح است که فرد اهدافی دارد ولی نمی‌تواند به آن‌ها برسد (هگل، ۱۳۸۱: ۱۷۳).

۴. **جهان ژرمنی**؛ هگل سراسر دوره

در این مرحله از تاریخ به شکوفایی نرسیده است. شکل دموکراسی یونانی نیازمند برده‌برداری بود و این یعنی جهان یونانی به مرحله‌ای رسیده بود که در آن بعضی آزاد بودند و همین افراد هم به صورت ناقص آزادی داشتند؛ چرا که وجدان فردی نداشتند. گذشته از آن، یونانیان پیش‌غیب‌گو می‌رفتند، در حالی که اگر به راستی آزاد بودند، براساس عقل و استدلال خود تصمیم می‌گرفتند. بدون تأمل نقادانه نمی‌توان به آزادی رسید؛ چنانکه فیلسوفان یونانی، به‌ویژه سقراط، این دعوت به تحقیق آزادانه را به جان می‌پذیرفتند. به اعتقاد هگل، اصل تفکر مستقل موجب سقوط آتن شد و نشانه پایان گرفتن نقش تاریخی تمدن یونان بود (سینگر، ۱۳۷۹: ۴۹-۴۵). در این دوره، روح برای خود آزادی دارد ولی هنوز از گوهر روح جدا نشده است (هگل، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

۳. **جهان رومی و پیدایش مسیحیت**؛ امپراتوری روم از اقوام گوناگون بنا شده بود و فاقد هرگونه پیوند پدرسالاری یا وابستگی‌های دیگر بود. بنابراین، به انضباط متکی به‌زور نیاز داشت. اساس امپراتوری روم بر شکلی از نظام حقوقی بود که حق فردی یکی از بنیادی‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت. هگل تفاوت واقعی شاهنشاهی ایران با روم را در این می‌داند که در اولی اصل استبداد شرقی وجود دارد اما در دومی پیوسته میان قدرت مطلق دولت و آرمان فردی درگیری است. اما این درگیری در شاهنشاهی ایران وجود نداشت. به عقیده هگل، گسترش مکاتب فلسفی در این

تاریخی از سقوط امپراتوری روم تا روزگار معاصر را جهان ژرمنی می خواند. صفتی که او به کار می برد (Germanische) به معنای ژرمنی است. مفهوم ژرمنی علاوه بر آلمان، کشورهای اسکاندیناوی، هلند و حتی بریتانیا را شامل می شود. او به تحولات فرانسه و ایتالیا نیز توجه می کند.

اتفاق مهم پس از سقوط امپراتوری روم نهضت، اصلاح دین است. چرا که در دوره های گذشته کلیسا صورت خوبی از روح راستین دینی ارائه نمی کرد و اصرار داشت که پیروانش بدون تعقل از کلیسا اطاعت کنند. هگل نهضت اصلاح دین را مهم تر از رنسانس می داند و به آن صفت «آفتاب جهان افروز» می دهد او به دلیل اینکه منشأ اعتراض لوتر بخشودگی گناهان توسط پول است، عناصر بنیادی اصلاح دین را پاکی و دل می داند که به دست راهب پاک و ساده آلمانی لوتر برپا شد. نتیجه آن از میان رفتن کلیسای کاتولیک رومی بود و به جای آن این فکر که هر موجود انسانی در قلب خود با مسیح رابطه معنوی مستقیم دارد رایج شد. نهضت اصلاح دین اعلام می کند که هر

موجود انسانی، از زن و مرد، می تواند فطرت روحانی و معنوی خود را تشخیص بدهد و به رستگاری برسد و سرنوشت انسان به حکم فطرت، آزاد بودن است.

از زمان اصلاح دین به بعد، نقش تاریخ این است که جهان را طبق اصول فوق دگرگون کند. باید کوشید که همه نهادهای اجتماعی بر طبق اصول عقلی باشند. روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه رویدادهای بعدی گزارش هگل از تاریخ جهان هستند. نظریه متفکران فرانسوی مانند دیدرو و ولتر این بود که همه چیز باید بر اساس عقل باشد و هر چه بر مبنای خرافات باشد، مردود است. در فرانسه پیش از انقلاب، اشراف و نجبایی از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند که بنیاد عقلانی نداشت. در این اوضاع غیرعقلانی، تصور فیلسوفان از حقوق بشر پیروز شد.

هگل اهمیت تاریخی انقلاب فرانسه را در این می داند که اصول خود را به ملت های دیگر، به ویژه آلمان، انتقال داد. در آلمان قانون نامه ای ناظر بر حقوق به وجود آورد که به آزادی شخصی و مالکیت فردی رسمیت بخشید، درهای مناصب دولتی را به روی

(سینگر، ۱۳۷۹: ۵۹-۵۳).

در واقع، هگل می گوید این انقلاب عقلانی از آلمان شروع شده و بیرون از خود آلمان در اسکاندیناوی، انگلستان و جهان رومی روی نداده است. از این رو، مردمان آلمانی بودند که در این زمان مسئولیت کامل آزادی روح (روزگار پیری روح) را بر عهده داشتند (مک کارنی، ۱۳۸۴: ۲۱۷).

بدین ترتیب، تاریخ جهان در نقطه اوج به پایان می رسد و هگل به اینکه دولت عقلانی چیست پاسخی نمی دهد. شاید به عقیده وی، کشورش در آن دوره به مقامی سازمان یافته بر طبق موازین عقلی رسیده بوده است.

بیشترین انتقاد وارد بر هگل این است که هدف اصلی او حمایت از حکومت پادشاهی در آلمان بود. او می خواسته است به سازمان سیاسی عصر خود مشروعیت ببخشد؛ چنانکه «شوپنهاور و انگلس از هگل انتقاد می کنند و او را فیلسوف درباری حکومت پروس معرفی می کنند» (سروش، ۱۳۶۰: ۱۲). کاپلستون در پاسخ به این انتقاد می گوید که او خردمندتر از این است که یک نوع ساختار سیاسی را

در اینکه درک نوشته های هگل شاید دشوارتر از هر فیلسوف دیگری است، اتفاق نظر وجود دارد اما شگفت اینکه فلسفه او به رغم دشواری، خاستگاه مکاتب گوناگون شده است

بر ملت ها تحمیل کند؛ به دلیل اینکه این ساختار با خواسته های عقلی سازگارتر است. هر ساختار سیاسی از درون یک ملت بیرون می آید. برای مثال، «ناپلئون می خواست به اسپانیا یک ساختار سیاسی پیش ساخته بدهد اما این تلاش به جایی نرسید»؛ چون ساختار سیاسی حاصل تحولات و رویدادهای قرن هاست و به همین دلیل اسپانیایی ها آن را بیگانه تلقی کردند (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۷: ۲۱۴).
والش نیز از کسانی که از هگل در این

افراد با استعداد باز کرد، تعهدات فئودالی را لغو کرد و پادشاه را در رأس قرار داد.

هگل تکرار می کند که: تاریخ جهان چیزی نیست مگر شکوفایی آزادی اندیشه آزادی. کافی نیست که افراد بر طبق وجدان و معتقداتشان بر خویش حکومت کنند. این امر فقط آزادی ذهنی است. دنیای بیرونی هم باید سازمان عقلانی پیدا کند و قوانین و اخلاقیات هم باید عقلانی شوند. آنگاه آزادی هم ذهنی و هم عینی می شود و آنگاه است که جهان به هدف خود خواهد رسید



گئورگ ویلهلم فردریش هگل

زمینه انتقاد می‌کنند و بر او خرده می‌گیرند. او می‌گوید که این ایرادها فاقد ارزش اند اما در ورای آن‌ها، علاقه‌تر بود که وی هدف تاریخ را به آینده واگذار می‌کرد نه اینکه سرمنزل مقصود را حال می‌دانست (والش، ۱۳۶۳: ۱۶۵).

تأثیر هگل بر مورخان بعدی

در اینکه درک نوشته‌های هگل شاید دشوارتر از هر فیلسوف دیگری است، اتفاق نظر وجود دارد اما شگفت اینکه فلسفه او به‌رغم دشواری، خاستگاه مکاتب گوناگون شده است و در یک و نیم قرن گذشته بسیاری از متفکران جهان تحت تأثیر او بوده‌اند؛ چنان که فریدریش انگلس درباره اهمیت هگل در افکار خودش می‌نویسد: «وجه تمایز طرز فکر هگل از همه فیلسوفان دیگر شمّ تاریخی استثنایی نهفته در شالوده تفکر وی بود. صرف نظر از اینکه شکل به‌کار گرفته شده چقدر انتزاعی و ایده‌آلیستی باشد، سیر تحولی اندیشه‌های او همواره با سیر تحولی تاریخ جهان موازی است و حتی فرض بر این است که دومی برهانی بر اولی است» (سینگر، ۱۳۷۹: ۳۹). هگل به مطالعات اجتماعی در قرن نوزدهم و بیستم تحرک تازه‌ای بخشید. در این قسمت به دو نوع از متفکران قرن بیستم اشاره می‌شود:

کارل مارکس: زمانی که مارکس به دانشگاه برلین پا گذاشت، هگل تازه در گذشته بود اما روح او هنوز بر این دانشگاه چیرگی داشت. مارکس نیز پس از چند صباحی مقاومت تسلیم این روح شد. البته استادان مارکس در دانشگاه حقوق برلین از جمله **ساوینی**، استاد درس قضاوت و **گانس**، استاد درس حقوق جنایی، نیز بر مارکس بی‌تأثیر نبودند. همین‌طور فیلسوفان جوانی مانند **برادران ادگار و برونو بائر** که مارکس از طریق آنان با نظام جهانی هگلی آشنا شد (کوزر، ۱۳۸۳: ۹۶-۹۵). مارکس تا حدودی منتقد هگل است. وی نظریه رشد و توسعه

دیالکتیکی تاریخ را بدون تأکید بیشتر ادامه می‌دهد؛ تز، آنتی‌تز و سنتز. در آرای هگل آزادی اخلاقی بر مبنای قانون وجود دارد اما در نظریات مارکس، ملوک‌الطوایفی، سرمایه‌داری، و امید به جامعه بی‌طبقه سوسیالیستی وجود دارد. مارکس آشکارا ایده آلیسم هگل را رد می‌کند (اتکینسون، مرداد ۱۳۷۸: ۵۲).

کارل مانهایم: از متفکران قرن بیستم است. او که در بوداپست مجارستان به دنیا آمد، بعدها به آلمان رفت. مانهایم مارکسیستی فعال و انقلابی بود که می‌خواست وضع جهان را تغییر دهد. او اعتقاد داشت که آشوب‌های زمانه به سر رسیدن عصر بورژوازی و به قدرت رسیدن پرولتاری‌های انقلابی را به عنوان یک نیروی تاریخ‌ساز و تعیین‌کننده بشارت می‌دهند. شخصیت بزرگ هگل در کارهای مانهایم تأثیر عمده‌ای داشته است. اگر چه وی معتقد است کار هگل از نظر روش و محتوا خام است اما اندیشه‌اش رنگ هگلی دارد. کوشش هگل در جنبه تاریخ فلسفی، تأکید او بر شرایط تاریخی روح بشری، روابط دیالکتیکی پدیده‌های تاریخی و نیز مفهوم اندیشه، همه این عناصر بخشی از عقاید مانهایم است (کوزر، ۱۳۸۳: ۵۹۵). از افراد دیگری که تحت تأثیر هگل بوده‌اند، می‌توان به **کارل لایب** و **وایتمن** اشاره کرد (زرین‌کوب، ۱۳۵۴: ۲۲۱).

سخن پایانی

بنابر آنچه گفته شد، هگل از فیلسوفان مشهور آلمانی و از مهم‌ترین متفکران تاریخ غرب است. او از نخستین کسانی بود که به نوشتن تاریخ فلسفه مبادرت ورزید و آثار او نفوذ نیرومندی بر متفکران دوره‌های بعدی داشت.

تاریخ انسانی سیرری به سوی کمال روحی و معنوی دارد و در سیر تاریخ انسان‌ها غایت و مقصودی وجود دارد که وظیفه مورخ کشف آن است. این غایت از نظر

هگل وصول

به آزادی است. در سیر تاریخ به سوی آزادی مراحلی باید پیموده شود. در مرحله ابتدایی که شامل دولت‌های شرقی است، یک نفر آزاد بوده و بقیه بنده و برده به‌شمار می‌رفته‌اند. در مرحله دوم که دولت‌های یونان و روم قدیم را شامل می‌شود، تعداد افراد آزاد بیشتر بوده بالاخره در مرحله آخر، که شامل دولت‌های جدید اروپایی است، تعداد آزادان بیشتر است. جنگ در نظر هگل امری اجتناب‌پذیر است؛ زیرا دولت‌ها منافع متضاد دارند و برای رفع این تضادها جنگ می‌کنند و تاریخ جهان پدید می‌آید. در واقع، سیر تاریخی هگل سیری خطی است که در آن امروز ما از دیروز بهتر است و فردایمان بهتر از امروز خواهد بود.

پی‌نوشت

1. Georg Wilhelm fridrish hegel

منابع

۱. اتکینسون، رف، «فلسفه تاریخ». ترجمه همایون همتی. کیهان فرهنگی. ش ۱۵۴. تهران. مرداد ۱۳۷۸.
۲. توران، امداد. «فلسفه تاریخ هگل». نامه مفید. ش ۳۹. آذر ۱۳۸۲.
۳. حق‌شناس، علی محمد. فرهنگ هزاره (ج ۱). فرهنگ معاصر. تهران. ۱۳۸۵.
۴. دولاندولن، ش. تاریخ جهانی (از قرن شانزدهم تا عصر حاضر) (ج ۲). ترجمه احمد بهمنش. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. ۱۳۷۰.
۵. زرین‌کوب، عبدالحسین. تاریخ در ترازو. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۴.
۶. سروش، عبدالحکیم. فلسفه تاریخ. پیام آزادی. تهران. ۱۳۶۰.
۷. سینگر، پیتر. هگل. ترجمه عزت‌الله فولادوند. طرح نو. تهران. ۱۳۷۹.
۸. صدیقی، عبدالمجید. تفسیر تاریخ. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران. ۱۳۶۶.
۹. کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه (از فیشه تا نیچه) (ج ۷). ترجمه داریوش آشوری. انتشارات علمی و فرهنگی و سروش. تهران. ۱۳۷۵.
۱۰. کوزر، لیوئیس. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات علمی. تهران.
۱۱. مجتهدی، کریم. فلسفه تاریخ. سروش. تهران. ۱۳۸۵.
۱۲. مطهری، مرتضی. فلسفه تاریخ. صدرا. تهران. ۱۳۷۶.
۱۳. مک‌کارنی، جوزف. هگل و فلسفه تاریخ. ترجمه اکبر